شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

سال شانزدهم
۳شنبه
۱۹ فروردین ۱۴۰۴
۰۹ شوال ۱۴۴۶
شماره ۴۴۶۰

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

۶۹ % رطوبت هوا		۱۲ ↓	۲۱ ↑
صبح	۱۷	ظهر	۲۰
عصر	۱۹	شب	۱۶

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۳:۲۰ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۹:۳۳
- غروب آفتاب ۱۷:۵۹:۲۶ ● اذان صبح فردا ۰۳:۳۸:۰۴
- اذان مغرب ۱۸:۱۷:۵۹ ● طلوع آفتاب فردا ۰۵:۰۵:۵۰

حرف روز

طرحی که با موضوع جنایت اخیر اشغالگران صهیونیست در غزه رقم خورده‌است. این اثر بازتاب فراوانی در شبکه‌های اجتماعی جهان داشت و میلیون‌ها بار باز نشر شد.

چشم بیداری بگشایید*

ضحی زردکانلو | هنوز دو ماه هم از اعلام آتش بس جنگ غزه نگذشته بود که ۲۸ اسفند ۱۴۰۳ عهدشکنی اسرائیلی ها بر سر مردم بیگناه فلسطین آوار شد. عهدی که مفاد آن پایان جنگ و بازسازی نوار غزه بود، اما شر که هیچ وقت راه راست را نمی رود! حملات گسترده و وحشیانه رژیم غاصب صهیونیستی و کشتار هزاران کودک بی گناه و غیرنظامیان، ماهیت این رژیم است.

او می کشد تا نمیرد! همچون ضحاک ماردوشی که عادت کرده به خون خواری. در آخرین آمار منتشر شده شمار تلفات تجاوزات رژیم صهیونیستی از هفتم اکتبر ۲۰۲۳ (۱۵ مهر ۱۴۰۲) تاکنون به ۵۰ هزار و ۴۲۳ تن شهید و ۱۱۴ هزار و ۶۳۸ مجروح رسیده است. آمار و ارقام ترسناکی که حاکی از بی جانی، بی خانمانی و یتیمی هم نوعان ماست! این روزها هر کسی که تنها بویی از انسانیت برده باشد، صدای اعتراضش به اخبار مهیبی که از غزه به گوش می رسد درآمده. از خبر زنده سوزاندن خبرنگار فلسطینی گرفته تا بمباران مدرسه ای در غزه. جنایاتی که هیچ کدام تازگی ندارند و مشابهش را هزاران بار در روزنامه ها و تلویزیون و سوشال مدیا شاهد بودیم و خون دل خوردیم. میلیون ها نفر با بارگذاری تصاویری از بمباران غزه در اینستاگرام و دیگر بسترهای فضای مجازی، هشتگ # نسل کشی را متوقف کنید را مدام نشر می دهند. اما کو گوش شنوا؟ قدرتمندان جهان سکوت کرده اند در برابر این نسل کشی!

حتی وقتی نخست وزیر اسرائیل به آمریکا سفر می کند و صدها معترض مقابل محل اقامت نتانیاهو در واشنگتن با پرچم فلسطین تجمع می کنند و توقف جنگ را خواستار می شوند، آب از آب تکان نمی خورد! نتانیاهو آمده اربابش ترامپ را ملاقات کند!

در آستانه سالروز شهادت مرتضی آوینی، یادی می کنیم از این عبارت ماندگار او که عطر جاودانی فلسطین در کلماتش دویده است:

ای وجدان های نیمه خفته، چشم بیداری بگشایید* و ای بیداران گوش فرادهید ماییم که بار تاریخ را بر دوش گرفته ایم تا جهان را به سرنوشت محتوم خویش برسانیم...

اول شخص

مردی از تبار مهر و معرفت

یادی از دکتر سیدمهدی صانعی، نویسنده، پژوهشگر و استاد الهیات دانشگاه فردوسی مشهد که ۱۹فروردین ۱۳۸۴ درگذشت

نویسنده آزاده چشمه‌سنگی

از مهر تا مشهد

زاده مهر بود، اما درست در اوج برف و بوران‌های بهمن ماه. «مهر»، نام زادگاهش بود. جایی حوالی شهرستان داورزن، سمت سبزوار. روزی که به دنیا آمد، پدرش با همان دست‌های زمختی که از معاشرت بیل با زمین حاصلخیز مهر به تاول نشسته بود، قنداقه پسر را در آغوش گرفت. پدر، پیشه‌ای جز کشاورزی نمی‌دانست اما در خیالاتش، پیش از خواب، همان وقتی که کلاه از سر برمی‌داشت و سر به بالین خستگی‌ها می‌گذاشت، در دلش آرزو می‌کرد پسرش یک روزی برای خودش آدم باسواد و معتبری شود. کشاورزی عار نبود، اما جانِ جوانی‌اش را خیلی زود فرسوده بود. سیدمهدی می‌توانست آینه رؤیاهای مرد باشد. هر زمان توی کوچه‌های روستا پی بازی با دیگر بچه‌ها می‌دوید، دقیقه‌ای بعد با نیم نگاه پدر برمی‌گشت پای سرمشقی که دبیر مکتب به او داده بود. اما اتاقک کوچک توی روستا، شوق و شعف آموختن را در دل سیدمهدی سیراب نمی‌کرد. همین که کمی از آب و گل کودکی درآمد، به تشویق پدر راهی سبزوار شد. اهالی مهر را ترک کرد و رو به سوی هدفی ناآشنا به راه افتاد. سیدمهدی فقط می‌دانست عاقبت خوشی در انتظار شب بیداری‌ها و ممارست‌های اوست. دست‌هایش، اوراق جامع المقدمات را ورق می‌زد و به یاد انگشتان زحمت‌کشِ پدر، یک ساعتی بیشتر تا صبح بیدار می‌ماند. زبان عربی و علوم دینی، آشی بود که پدر برایش پخته بود. با همان سطح از سواد و تجربه اندک، خوب می‌دانست آموختن زبانی دیگر او را از باقی شاگردان مدرسه فخریه متمایز می‌کند. شده بود گل سر سبد مدرسان فخریه. آن‌قدر که به وقت برگ‌ریزان سال ۱۳۲۵ خودشان او را راهی مشهد کردند. سبزوار هم مثل روستای مهر، هرآنچه در چنته داشت به روح پرعطش سیدمهدی ریخته بود. باید به شرقی‌ترین نقطه آفتاب می‌رفت. جایی که خورشید در حجره‌های مدرسه سلیمان‌خان، زودتر از هرجای دیگری بالا می‌آمد.

از مشهد تا نجف

در مشهد همه چیز با سبزوار تفاوت داشت. دورادور از محمدتقی ادیب نیشابوری چیزهای زیادی شنیده بود، اما ادبیات عرب با بیان فصیح او، دریچه‌های تازه‌ای در ذهن سیدمهدی می‌گشود. تازه داشت تلمذ از محضر شیخ نیشابوری را نوش می‌کرد که پایش به درس رسائل و مکاسب حاج شیخ هاشم قزوینی باز شد. از حظی به حظی دیگر سرمست بود و آنجا که به شاگردی هم‌ولایتی‌اش، میرزا حسین فقیه سبزواری درآمد، انگار در مملکتی غریب، هم‌وطنی آشنا دیده باشد. هوا آزادانه‌تر از پیش در ریه‌هایش جاری می‌شد. او در حلقه استادان بنام، محصور شده بود. از شیخ مجتبی قزوینی گرفته تا میرزا جوادآقا تهرانی، اما مسیر آموختن، تمامی نداشت. از اوراقی به اوراقی دیگر و از ولایتی به ولایتی دیگر در سفر بود. این بار باید از حجره‌های مدرسه سلیمان خان دل برمی‌داشت و راهی شهری می‌شد که آفتاب از گنبد طلایی امیرشهر، درخشان‌تر از تمام دنیا می‌تابید: نجف اشرف. شهر طلاب و عالمان عطشناک.

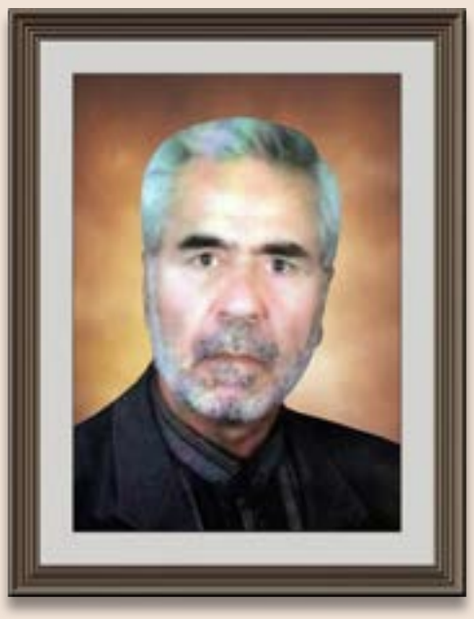

از نجف تا تهران

نه اینکه قبای تحصیل در شهر نجف به تن سیدمهدی زار بزند، اما آدمیزاد است دیگر. هرچه رفت و ماند و صبوری کرد، حریف ناملایمات آب و هوایی صحرای عراق نشد. دشواری زیستن در نجف، مجال تمرکز و تلاش و مطالعه را از سیدمهدی گرفته بود. ماه‌ها از سر هم می‌گذشت و داشت فرصت‌ها یکی پس از دیگری زیر آفتاب تند نجف می‌سوخت. لاجرم به مشهد برگشت. فکر کرد این مسیر بی‌نهایت، گاه از گذرهای دیگر می‌تواند او را به دانسته‌های تازه‌تر سوق دهد. این بار، سمت و سوی تحصیل و آموختن را از مسیر دانشگاه آغاز کرد. دانشگاه تهران، آزمون ورودی برگزار می‌کرد. سیدمهدی، خود را با شرکت در امتحان دانشکده الهیات به چالشی جدی کشیده بود، اما عبور از سد آزمون ورودی دانشکده، برای کسی چون سیدمهدی صانعی که سال‌ها در محضر بهترین استادان علم الهیات آموخته بود، قدمی دشوار نبود. سال ۱۳۳۷ سیدمهدی با گواهی‌نامه لیسانس از دانشکده الهیات دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. حالا می‌توانست به مشهد برگردد و این بار در قامت دبیری توی دبیرستان‌های شهر خدمت کند. تصویری دور اما حقیقی که سال‌ها در سر پدر کشاورز و دل‌سوز او نقش بسته بود و حالا با سربلندی می‌توانست سری در میان اهالی مهر بالا بگیرد.

از دبیری تا استادی

از مهر به سبزوار، از سبزوار به مشهد، از مشهد به نجف، از نجف به تهران. این مسیر پرماجرا، لذتی داشت که سیدمهدی صانعی را هرگز متوقف نمی‌کرد. دبیری در مشهد هم سقف آرزوهایش نبود. می‌دانست دانشگاه تهران تا مقطع دکتری در رشته الهیات دانشجو می‌پذیرد. اواخر دهه ۴۰ بود که دست از تدریس در دبیرستان‌ها کشید. راه افتاد سمت تهران و هم و غمش را گذاشت برای دوره دکتری. تصمیم سرنوشت‌سازی که شخصیت علمی او را از آقای صانعی به دکتر صانعی تغییر داد. او حالا می‌توانست در کسوت استادیار در گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مشهد به دانشجویان این شهر خدمت کند. جایگاه شایسته‌ای که خیلی زود او را به سمت ریاست دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی ارتقا داد تا بتواند از محل اختیارات خود در حوزه مدیریت، شرایط دانشکده را به جهت کمی و کیفی بهبود ببخشد.

از استادی تا ریاست دانشکده

آن زمانی که دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد توانسته بود نخستین شماره از نشریه دانشکده را منتشر کند، سیدمهدی صانعی در تهران مشغول تحصیل در مقطع دکتری بود و آن زمان که پس از وقفه‌ای سه ساله، دومین شماره از نشریه را به هزار زحمت منتشر کرد، سیدمهدی صانعی داشت روی پایان‌نامه دکترایش کار می‌کرد. اما در روزگاری که انتشار نشریه در دانشکده متوقف شد، او در کسوت استادیار، یکی از چهره‌های علمی دانشکده بود و به چشم می‌دید چطور فعالیت نشریه‌ای مؤثر و پربار در بحبوحه انقلاب به باد فراموشی سپرده شده است. پانزده سال پس از تعطیلی نشریه یعنی در سال ۱۳۷۳، دکتر صانعی ریاست دانشکده را برعهده داشت. همت و دل‌سوزی‌های او بود که پیگیر بازسرگیری فعالیت نشریه شد و آستین همتش را بالا زد و با پیگیری از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، موفق شد مجله دانشکده الهیات مشهد با عنوان «مطالعات اسلامی» را احیا کند. او مدیری بی‌رمق پشت میز ریاست نبود و مدیریت دانشکده را آخرین سنگر علمی خود نمی‌دید. آن‌قدر که در دهه ۷۰ با سفری شش ماهه به سوریه، خود را در مرض مراودات علمی موثر با شخصیت‌های دینی، فرهنگی و علمی این کشور قرارداد و از محل سفرهایی چنین، زمینه تألیف آثار تازه‌تری برای او فراهم آمد. چهره‌ای کوشا و خستگی‌ناپذیر که حتی وقتی در سال ۱۳۸۲ از خدمت در دانشگاه بازنشسته شد، به حکم ریاست دانشگاه با توافقی قراردادی به همکاری با این مجموعه ادامه داد اما اجل، اهل توافقات قراردادی نبود. فروردین ۱۳۸۴، در نهایت ناباوری، آن چنان عجول بالای سر سیدمهدی صانعی ظاهر شد که حتی امان نداد مقاله‌اش را تمام کند. قلم توی دستانش بود و داشت می‌نوشت: «خداوند متعال فرمود....» که سرش روی شانه‌هایش افتاد و قلم از دستانش بر پهنه سفید کاغذ زمین‌گیر شد. دکتر صانعی ۷۷ ساله بود که تسلیم مرگ شد و دانشکده الهیات مشهد، تنها چند ماه پس از درگذشت استاد آشتیانی، مهره ارزنده دیگری را میان چهره‌های علمی خود از دست داد.

چکامه

با داده قناعت‌کن و با داد بزی
در بند تکلف مشو، آزاد بزی
در به ز خودی نظر مکن، غصه مخور
درکم ز خودی نظرکن و شاد بزی

رودکی

شعر بخوانیم

پی نوشت: سیزدهمین قسمت سریال پایتخت ۷، که این شب‌ها مخاطبان بسیاری را پای تلویزیون نشانده است تلنگری درخور توجه به آگاهی و میزان شناخت ما ایرانی‌ها از شعر و ادبیات کهن پارسی داشت. در حالی خواستگاران تاجیکی دختر نقی معمولی سخن از پدر شعر پارسی به میان می‌آورند، که شخصیت‌های ایرانی داستان نه‌تنها رودکی را نمی‌شناسند که حتی مصرعی از این شاعر قرن چهارم را نیز به یاد ندارند. طنز تلخ این سکانس به بسیاری از ما طعنه می‌زند!

اگر همین حالا با خواندن این عبارات بیتی از رودکی را زیر لب زمزمه کردید خودتان را تحسین کنید.

چهره روز

استوری به مثابه تست بازیگری

درباره بازیگر خردسال نقش سالار معمولی در «پایتخت ۷»

روزنامه‌نگار محمد عنبرسوز

در روزگار پرشتاب ما که نگاه‌های مردم به شبکه‌های اجتماعی پیوند خورده، پدیده‌های حوزه رسانه متناوب به صحنه رقابت وارد می‌شوند. در میان بلاگرهایی که طی سال‌های اخیر توانستند مسیر خود را به عرصه بازیگری هموار سازند، دستچین شدن یک پسر خردسال که از طریق فضای مجازی به مهم‌ترین سریال در حال پخش تلویزیون ایران راه یافته، مورد توجه افکار عمومی قرار گرفته است. مهدیار کلائی، بازیگر خردسال مازندرانی و ساکن مشهد است که نامش این روزها با ایفای نقش سالار معمولی در فصل هفتم سریال پرطرفدار «پایتخت»، بر سر زبان‌ها افتاده و کم‌سن‌ترین بلاگری محسوب می‌شود که توانسته به بازیگری ارتقا پیدا کند.

رازهای محبوبیت سالار

شاید خیلی‌ها تصور نمی‌کردند که پس از سال‌ها، سریال «پایتخت» بتواند، بدون اضافه کردن یک چهره سینمایی محبوب، جان تازه‌ای بگیرد. سازندگان این سریال اما، با استفاده از ظرفیت‌های ناشناخته‌ای مثل همین مهدیار کلائی که مقابل دوربین بسیار راحت است، بیان بانمکی دارد، از هوش بالایی بهره‌مند است و با استفاده از بامزگی ذاتی و لهجه شیرین مازندران، به دل مردم نشسته، توانسته‌اند مردم را سرذوق بیاورند. این کودک پنج‌ساله انتخابی هوشمندانه برای نقشی است که در صورت انتخاب نادرست می‌توانست به پاشنه آشیل سریال تبدیل شود. نکته جالب‌تر اینکه بسیاری از کودکان امروزی دیگر لهجه یا زبان بومی ندارند؛ اما مهدیار توانسته با حفظ اصالت زبان مادری‌اش، بخشی از جذابیت فرهنگی مازندران را هم به تصویر بکشد.

نسخه اینستاگرامی «سلام سینما»

عشق به بازیگری و سودای شهرت و محبوبیت در ایران پیشینه‌ای طولانی دارد و شاید بهترین نمونه‌ای که این گرایش را بازنمایی می‌کند، فیلم «سلام سینما» باشد. در سال‌های اخیر اما، در کنار کلاس‌های بازیگری که می‌توانستند پلی برای ورود افراد با تحصیلات غیرمرتبط به عرصه هنرپیشگی باشند، فضای مجازی هم راه دیگری بوده تا عاشقان بازیگری بتوانند توانایی‌هایشان را به معرض نمایش بگذارند. ورود مهدیار به دنیای تصویر هم، به سبک و سیاق کلاسیک یا از دل کارگاه‌های بازیگری نبوده است. او، پیش از آنکه بازیگر شود، یک کودک-بلاگر در فضای مجازی بود. ویدئوهای روزمره‌اش در اینستاگرام، از همان ابتدا نشان از حضور پررنگ و توانایی در جلب توجه داشت. مهدیار که این روزها او را به نام سالار معمولی می‌شناسند، یکی از مصداق‌های واضح ایجاد یک مسیر جدید برای ورود به دنیای بازیگری است؛ روندی که سال‌هاست از بزرگسالان شروع شده و حالا به کودکان نیز رسیده است.

تست‌گیری مجازی: مزایا و معایب

استفاده از بلاگرها و چهره‌های فضای مجازی در نقش‌های تلویزیونی یا سینمایی، موافقان و مخالفان خودش را دارد.

از یک سو، این چهره‌ها معمولا محبوبیت اولیه را با خود همراه دارند و می‌توانند، سریع‌تر از دیگران، مخاطب را جذب کنند. در مورد کودکی مثل مهدیار، همین پیش‌زمینه بلاگری باعث شد دوربین برایش غریبه نباشد، ترسی در چشمانش هنگام بازی در کنار ستاره‌ای مثل محسن تنابنده مشاهده نشود و «اکت»هایی که شاید ماه‌ها طول بکشد تا یک کودک یاد بگیرد را، سالار معمولی بتواند در زودترین زمان ممکن یاد بگیرد.

در مقابل اما، این مسیر می‌تواند آسیب‌هایی را نیز به همراه داشته باشد. نقش‌هایی که به‌جای توانمندی، صرفا بر پایه تعداد دنبال کننده‌ها واگذار می‌شوند، ممکن است کیفیت تولید را پایین بیاورند. همچنین نبود آموزش‌های تخصصی و ورود زودهنگام به چرخه حرفه‌ای، می‌تواند باعث سوختن استعدادها یا شکل‌گیری شخصیت‌های ناپایدار، بالاخص در میان بلاگر-بازیگران کم‌سن‌وسال، شود.

کودکی با آینده‌ای روشن؟

مهدیار کلائی این روزها در آسمان بازیگری کودکانه ایران می‌درخشد، اما اینکه این درخشش چقدر دوام داشته باشد، بستگی زیادی به مسیر آینده‌اش، پشتیبانی خانواده، آموزش درست و البته توجه هنرمندان و سازندگان به مسئولیت‌پذیری در قبال یک کودک-بازیگر دارد. پدیده‌ها می‌آیند و می‌روند، اما بعضی‌ها ماندگار می‌شوند؛ چنان که علی شادمان و بعضی‌ها هم ماندگار نمی‌شوند! همچون عدنان عفراویان. اما در انتظار مهدیار کلائی چیست؟ زمان پاسخ خواهد داد.